

نیز در متن مقاله هایی که نویسنده آنان به احتمال قوی، از قرینه انشاء و لحن کلام، مزین السلطنه است و جنبه نصیحتهای اخلاقی دارد و به ویژه در باب نکوهش رفتارهای ناپسند «خانمها و آقایان در معاشر عام» که سلوک شریعت را ندیده می گیرند، خودنمایی می کنند و لاس می زنند، بخشی از نکوهشها و تنبیه ها متوجه مردان است.<sup>۱</sup> به جز آن، مقالات شکوفه نیز عموماً برای زنان، و به قلم زنان است؛ مطالب آن اغلب در باره مباحث مربوط به مدارس دختران، تهذیب اخلاق زنان، تربیت «دختران خوب» و «زن خوب»، در نکوهش «برخی موهومات خانمهای ایرانی»، و مناسبات زن و شوهری است.

به عبارت دیگر، برای نخستین بار در این نشریات چاپی «اهل سخن» زنان فرض شده اند. از این لحاظ توجه به نشر این نشریات، برخی تفاوتهای زبانی و تغییراتی را که این فضای تازه در زبان زنان به وجود آورد، می نمایاند. زبانی که زنان در خطاب به دیگر زنان و به ویژه در برخی مقالات این نشریات به کار می برند، با زبانی که زنان در جراید مردان مشروطه به کار می بردند یکسان نیست. انگار که در نشریه زنان و هنگام خطاب به زنان، هنوز در محیط خالی از اغیار، در حریم زن آمیز باشند، خودمائی و محاوره ای می نویسند. مزین السلطنه، در باره مشکلات نشر شکوفه، از «بعضی خانمها و مدیره های محترمت مدارس» گله می کند که اینان:

چنین گمان فرمودند که این روزنامه برای تحصیل امر معاش و تدارك پلو و آش است و در ماه مبلغ کلی از منافع روزنامه وارد خزانه مبارکه می شود. غفلت از آنکه همه کس می داند که روزنامه به غیر از زحمت و ضرر و خسارت عایدی ندارد. . . . خیلی غریب است که با این ریش می خواهیم برویم تجریش و

۶۱ برای نمونه: «و من اعرض عن ذکرى فان له معيشة ضنكاً»، شکوفه ۱: ۱۴ (۲۸ رمضان

۱۳۳۱/۲۷ اوت ۱۹۱۳): ۳؛ [عنوان مقاله ناخواناست]، ۱: ۱۵ (۲۰ شوال ۱۳۳۱/۱۷ سپتامبر

۱۹۱۳): ۲۳؛ «ویل لمن کان شفاعه خصانه»، ۲: ۸ (۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۲/۱۳ مارس

۱۹۱۴): ۲ و ۹ (۵ جمادی الاول ۱۳۳۲/۲۸ مارس ۱۹۱۴): ۱۳.

با این اخلاق می خواهیم مثل همسایه های خودمان ترقی نماییم.<sup>۶۲</sup>

ولی در عین حال، زنان نویسنده آگاه بودند که نشریات زنان با محیطهای زن آمیز متفاوتند: مردان نیز اگر نه مخاطب که ممکن است خواننده این نوشته ها باشند، پس زبان خود را می پالایند. مثلاً، در مقاله «باید گفت، اگر چه نشنوند»، نویسنده، آنجا که «حرف خودمانی» خود را با عفت کلام «محیط غیرخودمانی» متن چاپی در کشمکش می یابد، از چند نقطه حذف استفاده می کند:

نی دانیم چه شده است که این قاعده مسلمه که از جمله بدیهیات اولیه است که «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» از میان رفته است. معلوم می شود آقایان عصر تجدد از این قانون تمرد جسته و همچو گمان کردند که این هم عقیده کهنه پرستان است. «من چه کار دارم که خانم . . . . کج است [چهارنقطه در اصل] یا اینکه آقا سر لج است. من چه کار دارم که عمده جات واگون با بعضی از خانمهای واگون نشین چه قسمها حرکت می نمایند. به من چه که خانمها آیه حجاب را نسخ نمودند و قانون شریعت را فسخ. یاری پرده از در و دیوار/ در تجلی است یا اولی الابصار»

البته «الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم». «دلم می خواهد خودم را به همه نشان بدهم. نمی خواهم حیا کنم. می خواهم با مردان، در کمال راحت و اطمینان، در هر رهگذر و خیابان، دوستانه و آزادانه، بدون ترس و وا همه حال بنمایم و رفع قال.»

«من چه کار دارم که آقا بافکل و عطر گل و استعمال الكل، با چوب دستی و غرور و مستی، بدون ملاحظه در هر نقطه ای که خانم می ایستد و

۶۲. «تنبه غافلین»، شکوفه ۱: ۴ (۱۱ ربیع الاول ۱۳۳۱/۱۴ فوریه ۱۹۱۳): ۲.۳. برای نمونه هایی دیگر، بنگرید به: «درد بی درمان گرفتاری در دست خدمه نادان»، ۳: ۹ (۲۱ جمادی الثانی ۱۳۳۳/۱۳ آوریل ۱۹۱۳): ۲.۳؛ سلسله مقالاتی تحت عنوان «گرانیهاترین هدایا برای نسوان صحبت و حق شناسی شهران است» که در این شماره ها (سال چهارم) به چاپ رسید: ۳ (۴ ربیع الاول ۱۳۳۴/۶ ژانویه ۱۹۱۶): ۲.۴؛ ۴ (۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴/۲۰ ژانویه ۱۹۱۶): ۲.۳؛ ۶ (۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۴/۲ آوریل ۱۹۱۶): ۲.۴؛ ۷ (۶ جمادی الاول ۱۳۳۴/۸ مارس ۱۹۱۶): ۲.۳؛ ۸ (۲ جمادی الثانی ۱۳۳۴/۲ آوریل ۱۹۱۶): ۲.۳؛ ۹ (۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۴/۱۹ آوریل ۱۹۱۶): ۲.۴؛ و ۱۰ (۱۰ رجب ۱۳۳۴/۱۰ مه ۱۹۱۶): ۲.۴.

سبز می شود، يك آقای از خانم شیک تر برای قرینه سازی در پهلوش سبز می شود. مرا کجا می برند؟

نه مفتیم، نه محتسب، نه رند باده خواره ام  
 نه کدخدای جوشقان، نه عامل زواره ام»<sup>۶۳</sup>

آغاز و ادامه نشر جراید زنان از این سالها به بعد را، از نظر نگارش زنان به مثابه «ما» پرگستره زبان چاپ، و از راه زبان چاپ بر فرهنگ معاصر ایران، نقطه عطفی تاریخی باید دانست. آفرینش و ثبت زنان چون «اهل سخن» برخی قرارهای مفروض فضای سخن را در هم آشفت. در این فضا، خواننده مفروض و نویسنده مفروض، زن است و مردان چون افرادی خارج از این فضا (آنچنانکه زنان نسبت به جراید تا این زمان) از راه نامه نگاری به این فضا ره می جویند.

با این حال، پس از نزدیک به يك سده تلاشهای خودنگارانه زنان بر متنهای مردانه، هنوز نمی توان گفت که، اگرهم قبلا نه دیگر اکنون، زبان فارسی نسبت به زن و مرد به يك دید می نگرد؛ بی توجه و بی تفاوت، خنثی، شده است. استفاده روزمره و عمومی از اصطلاحاتی نظیر «قول مردانه»، «اگر مردی» و نظایر آن حاکی از توان همه گیر مردانگی زبان فارسی است. اصرار مردان (و گاه حتی زنان) نویسنده بر مردانه نگاری فارسی معاصر همچنان آن را زبانی مردانه می پردازد. نه تنها در عصر قاجار، اوضاع نامطلوب سیاسی معادل از دست رفتن مردانگی، خدشه دار شدن مرزهای مردانگی - زنانگی معادل و یا حتی باعث بر هم ریختگی نظم سیاسی و اجتماعی مطلوب دانسته می شد، این گونه پرداختهای فرهنگی در بازگویی امروزی اوضاع عصر قاجار بازآفریده می شود: «به علی که هنوز جامعه شناسی نکاویده است، عصر قاجار عصر انحطاط مردی و مردمی در قشر باسواد کشور است.»<sup>۶۴</sup> و نه تنها ملك الشعرای بهار ناتوانیهای سیاستمداران عصر خود را نامردی می نگارد، ناقد امروزی نیز در تحسین بهار به همان زبان می نویسد: «در سیاهی استبداد، در کنار

۶۳. شکره ۳: ۱۷ (۱ ذیقعدة ۱۳۳۳/۷ سپتامبر ۱۹۱۵): ۲۰۳. برای بحث مفصل تر این جنبه از دگرگونی زبان زنان، بنگرید به: افسانه نجم آبادی، «پیشگفتار»، صص ۴۴-۳، بی بی خانم استرآبادی، معایب الرجال.

۶۴. مصطفی رحیمی، «بهار و سیاست»، کلك، ۱۴-۱۵ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰): ۲۴۳۰، نقل از ص ۲۷. برای بحث مفصلی در این زمینه، بنگرید به: سیروس طبرستانی، «جنسیت و فرهنگ: زن ستیزی در ایران»، پریش ۲: ۲۱ (زمستان ۱۳۷۳): ۳۲-۵۳.

ملتی غافل و له شده زیر آوار ستی دیرپای، در برابر خصم نیرومند ابرقدرتهای زمان و در میان این مخنشان، تعهدی مردانه به گردن می گیرد: دفاع از آزادی. «<sup>۶۵</sup> در این روایت، بهار نه تنها در مقاومت و دفاع از آزادی که «در تسلیم هم مرد است.»<sup>۶۶</sup> نه تنها تشریحی ای که در سالهای دهه ۱۳۲۰ منتشر می شود مرد امروز نام دارد که انتشاراتی که در دهه ۱۳۶۰ آغاز به کار می کند خود را «مرد امروز» می نامد. با همه آنچه حال زن ایرانی در دوران پس از انقلاب بوده است، فریدون مشیری در شعر «لا اله الا الله» می گوید:

بودن، آری، «بودن»  
 جگر شیر زبان می خواهد  
 مرد می خواهد - بودن اینجا<sup>۶۷</sup>

این گونه مردانه پردازی زبان فارسی چنان عمومیت دارد که بیشتر اوقات خواننده، به ویژه خواننده مرد، متوجه مردانگی زبان نمی شود. شاید نویسنده و گوینده هم بی توجه می نویسند و می گویند. این بی توجهی نشانی دیگر از قدرت همه گیر مردانگی زبان فارسی است. چنین زبانی هنوز زن را از متن حذف می کند. زن خواننده، و یا مرد خواننده ای که به گونه زن متن را بخواند<sup>۶۸</sup>، خواننده ای که متن را با این فرض و یا با این سؤال در ذهن بخواند که اگر خواننده متن زن باشد چه معناهای متفاوت و مشکلاتی از این نشر بر می آید، خود را خارج از چنین متنی، بیگانه از آن، نگاشته می یابد. اگر بنا باشد زنان فضایی همسان با مردان در زبان فارسی بیابند، آنچنانکه زنان مشروطه خواه هشتاد سال پیش راههایی برای نگارش

۶۵. همانجا.

۶۶. مصطفی رحیمی، «بهار و سیاست»، بخش دوم، کلك، ۱۶ (تیر ۱۳۷۰): ۲۱-۲۹. نقل از ص ۲۲.

۶۷. فریدون مشیری، «لا اله الا الله»، در پیام آشنا، ۷۴ (اردیبهشت ۱۳۷۴): ۵۲-۵۴. نقل از ص ۵۳.

۶۸. در این باره بنگرید به:

Jonathan Culler, "Reading As a Woman." in *On Deconstruction: Theory and Criticism After Structuralism* (Ithaca: Cornell University Press, 1982), pp. 43-64.

خویش بر متنهای مشروطه گشودند، اکنون نیز لازم است نویسندگان و خوانندگان، به ویژه زنان نویسنده و خواننده، به این گونه مردنگاریها و مذکرپردازیهای زبان فارسی توجهی خاص مبذول دارند.

# جنسگرایی در زبان (و فرهنگ) جامعه مردسالار

زبان جزئی از فرهنگ جامعه و وسیله تبادل و تعاطی آن است. از این رو، زبان هم در ساختار و اجزای خود و هم در کاربرد، از ارزشهای فرهنگی جامعه تأثیر می پذیرد و بل شکل می گیرد. از سوی دیگر، زبان یکی از اجزای نسبتاً دیرپای فرهنگی است. جوامع در سیر تحول تاریخی خود، در اثر دگرگونیهای درونی و پیرامونی و یا به دلیل تماس و تبادل فرهنگی با جوامع دیگر، به تدریج و در يك فاصله زمانی نسبتاً دراز، برخی از ارزشهای فرهنگی خود را از دست می دهند و ارزشهای دیگری را جایگزین آن می کنند. در این جایگزینی فرهنگی، اما، زبان نه پیشگام و بلکه دنباله رو است، و در برابر فشار برای تغییر (نسبتاً) پایدارتر. از این رو تعجیبی ندارد اگر می بینیم که بسیاری از جوامع امروزه جهان، آنها که مدتهاست از دوران فنودالی و پیش فنودالی گذشته اند، و همراه آن، برخی از ارزشهای مربوط به آن دورانها را نیز پشت سر گذاشته اند، هنوز بسیاری از اصطلاحات حاوی آن ارزشها را در زبان خود پاس می دارند. زبانهای ملل و اقوام مشحون از اصطلاحاتی است که با اینکه معانی حقیقی خود را در گذر زمان از دست داده اند، معذک در معانی مجازی که چندان از معنی حقیقی آنها دور نیست همچنان به کار می روند. فی المثل، در زبان فارسی، هنوز واژه برده داری «بنده» کاربرد عام دارد. ولی پاسداری از این میراث فقط در حفظ لغات و کاربرد آنها در

۱. باید توجه کرد که گرچه جنسگرایی در زبان و فرهنگ متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می گذارند (و در متن به آن اشاراتی رفته است). در عین حال رابطه مستقیمی بین این دو پدیده وجود ندارد. برای مثال، زبانهای عربی و فرانسوی به لحاظ جنسگرایی شباهتهای زیادی با یکدیگر دارند، ولی درجه جنسگرایی فرهنگی در جامعه فرانسه و جوامع عرب زبان به شدت مختلف است. از این رو شدت و ضعف جنسگرایی در يك زبان را نباید نشانه ای از شدت و ضعف جنسگرایی فرهنگی مردمان متکلم به آن زبان گرفت. . . موضوعی که در حیطه بحث این مقاله نیست.

معانی مجازی محدود نمی شود؛ بلکه آنگونه که بعداً خواهیم دید، بسیاری از این لغات بار معنایی حقیقی خود را نیز هم چنان به دوش می کشند. می توان تصور کرد که جوامع انسانی، در آن مراحل آغازین پیدایش زبان، جوامعی به نسبت همگون (به لحاظ رنگ، نژاد و فرهنگ) بوده اند. ولی این جوامع، در عین حال، هر کدام دست کم از دو جنس متمایز تشکیل می شدند: زن و مرد. دوگانگی -- بیولوژیک و کاربردی -- زن و مرد و حضور مشترک آنها در جامعه، احتمالاً بهترین توضیحی است که می توان برای تمایز آنها در زبان ارائه داد -- تمایزی که هنوز وجه مشترک غالب زبانهای زنده و فراقشوری امروز جهان را تشکیل می دهد.

این دو نگری به انسان، بر حسب جنسیت، در زبانهای غالب امروز، با جنسی کردن ضمائر آغاز می شود و به جنس آلود کردن سایر اجزای زبان از اسم و فعل و صفت گرفته تا قید و غیر آن سرایت می کند. برخی مانند فارسی، اصولاً زبانی ناجنسی به شمار می روند -- پدیده ای که خاص برخی از زبانهای آسیایی است و آن را در زبانهای رایج بین المللی (دیگر) نمی توان دید. در برخی از زبانهای دسته اخیر، مانند انگلیسی، علاوه بر ضمیرهای مذکر و مؤنث، ضمیری خنثی نیز برای اشیا در نظر گرفته شده، و روند جنسی کردن به سایر اجزای زبان زیاد راه نیافته است. در سوی دیگر طیف، زبانهایی مانند عربی را می توان دید که نه تنها برای اشیا و حیوانات نیز ضمیر خنثی در آنها در نظر گرفته نشده، که جنسی کردن سایر اجزای زبان تا حروف اضافه الذی (مذکر) و التی (مؤنث) پیش رفته است.

جنسگرایی در زبان، عموماً، در سه سطح مختلف به چشم می خورد:

۱- زبان به لحاظ ساختاری جنسگرا است. یعنی که زبان چنان ساخته شده که نمی توان بدون توجه به جنسیت از انسان یا حیوان سخن گفت. گویی که در مرحله پیدایش این زبانها، تکامل ذهنی بشری تا بدان جا نرسیده بوده که بتواند انسان مجرد، انسان مجرد از جنسیت، را در ذهن عینیت دهد و در زبان خود از مفهوم انسان -- صرفنظر از جنسیت او -- سخن بگوید. غالب زبانهای بین المللی دنیای امروز از این قبیل به شمار می روند. زبان فارسی، اما، از معدود زبانهای پرگوینده دنیا است که از این نوع آلودگی جنسی، بالکل، مبرا است (از آن تکامل یافته

۲- به جرأت می توان گفت که اگر این زبانها در جامعه ای متشکل از نژادهای مختلف تکرین یافته بود، تعداد ضمائر سوم شخص مفرد از دو به چندی افزایش می یافت تا نه فقط جنسیت شخص مورد نظر و بلکه رنگ و نژاد را نیز مشخص کند!

است) ۲.

۲. زبان ارزشهای جنسگرایانه را در قالب لغات و کلمات در خود جای داده است. نمونه بارز این مقوله را می توان در شیوع اصطلاحات مربوط به يك جنس و تعمیم آنها به نوع دید. در انگلیسی، واژه man (مرد) به معنای بشر به کار می رود، و در فارسی، لغات متناظر آدمی و مردم از ریشه های مذکر آدم (مرد اولیه) و مرد گرفته شده است. اجتناب از این گونه جنس آلودگی (هم چون مورد پیش گفته) جز با دست بردن در زبان و نوآوری در مجموعه لغات آن امکان پذیر نیست.

۳. در کاربرد زبان، ارزشهای مثبت و منفی جامعه در قالب لغات جنس آلود تبیین می شود، و یا از زبان به گونه ای نامستقیم برای تثبیت و باز تولید ارزشهای جنسگرایانه کمک گرفته می شود. در این مورد، جنسگرایی يك مقوله صرفاً فرهنگی است، و زبان تنها به عنوان وسیله ای برای تبیین آن به کار می رود. به عبارت دیگر، و برخلاف دو مورد پیشین، برای زدایش این گونه جنسگرایی از فرهنگ، نیازی به تغییر زبان در ساختار یا مجموعه لغات نیست.

این سه مورد متمایز جنسگرایی -- و عواقب و لوازم آنها -- را در زیر مورد گفتگو قرار می دهیم. پیش از آن، يك توضیح در مورد کاربرد اصطلاحات:

در این مقاله، اصطلاحات «جنسگرایی»، «جنس آلودگی»، «جنسی» بودن و «جنسیت» زبانی، به صورت جایجاپذیر، به معنای آن خصوصیت زبانی به کار رفته که متکلم را وا می دارد در هنگام سخن گفتن، خواه یا ناخواه، واژه هایی متناسب با جنسیت (حقیقی یا مجازی) موضوع سخن (سوژه) انتخاب کند، و یا از واژه هایی که اشاره تلویحی به يك جنس دارد در موارد عام استفاده کند. این خصوصیت به «آدمی» (۱) اجازه نمی دهد تا بدون اشاره تلویحی یا تصریحی به يك جنسیت خاص از موضوع سخن بگوید. این خصوصیت همچنین به مواردی تعمیم داده شده است که از اصطلاحات جنسی زبان برای تثبیت یا بازآفرینی مفاهیم جنسگرایانه فرهنگی استفاده می شود.

این خصوصیت را نباید با غنا و دقت زبانی اشتباه کرد. معمولاً در هر زبانی

۳. ظاهراً زبانهایی از قبیل فارسی نیز اجزای مذکر و مؤنث در خود داشته اند که در مرور زمان از دست رفته است. همچنین، علیرغم این قایزها، باید توجه داشت که ناچسبی بودن این گونه اصطلاحات مرکب در زبان فارسی ایجاب نمی کند که گوینده فارسی زبان نیز برداشت ناچسبی از آن داشته باشد. در ذهن غالب فارسی زبانان، پستیچی مرد است! تائیدی دیگر بر نکته ای که در پانوشته يك آمد. تمایزی که در متن مطرح شده، تنها عنایت به زبان دارد -- با صرفنظر از شدت و ضعف درجه جنسگرایی فرهنگی در جوامع مربوطه.



برای مفاهیم یا اشیای خاصی که به دلایلی برای گویندگان آن زبان اهمیت داشته لغات و اصطلاحات متعددی پیدا می شود. مثلاً در عربی چندین نام برای انواع شتر به چشم می خورد و یا در انگلیسی چند صد نام برای انواع سگ ساخته شده است. این خصوصیت به زبان غنا و دقت بیشتری (در محدوده چنان مفاهیمی) می بخشد، ولی گوینده زبان را از این بازمی دارد که (هرگاه بخواهد) از مفهوم عام (مثلاً dog در انگلیسی) سخن بگوید. یعنی که لغات متعدد برای انواع يك مفهوم علاوه بر (و نه به جای) لغتی که برای خود مفهوم عام وجود دارد در نظر گرفته شده است. با این توضیح، اگر در زبانی فی المثل، علاوه بر ضمیری خنثی برای انسان ضمیرهای دیگری نیز برای زن و مرد وجود داشته باشد آن را می توان نشانی از غنا و دقت آن دانست. زیانهایی که در این نوشته مورد بررسی قرار گرفته اند، اما، از این خصوصیت بی بهره اند!

نکته دیگر اینکه خصوصیت جنسگرایی یا جنس آلودگی زبانی را نباید با جنسگرایی فرهنگی (معادل sexism در انگلیسی) اشتباه گرفت. اولی، به توضیحی که در بالا آمد، صرفاً يك خصوصیت ساختاری زبانی، و نه الزاماً ارزشی است... و حتی از اصطلاح «جنس آلودگی» نباید مفهومی منفی استنباط کرد! این خصوصیت البته احياناً بار فرهنگی نیز به همراه دارد (که بعداً خواهیم دید) ولی این دو لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. یعنی که می توان در تئوری، زبانی جنس آلود را برای تبادل و تعاطی فرهنگی ناجنس گرا به کار گرفت و یا در عمل، زبانی ظاهراً ناجنس آلود را وسیله انتقال فاحش ترین ایده های شوونیستی جنسی قرار داد!

## الف: جنسگرایی در ساختار زبان

جنسگرایی ساختاری در زبان ریشه دارترین عامل حفظ و تداوم جنسگرایی زبانی (و احياناً فرهنگی) است. این پدیده نه فقط زبان را در چارچوبی خشک مبتنی بر تمایزها و تبعیضات جنسی محدود می کند، و در برابر کوششهای در جهت جنسزدایی از فرهنگ مانعی به شمار می رود، که حتی در ذهنیت متکلمان به چنین زبانی نیز تأثیر می گذارد و آنان را در نوعی چنبر جنسگرایی اسیر می کند. نمونه های این تأثیرات متقابل فرهنگ و زبان بر یکدیگر را در موارد زیر می توان دید:

۱- زبانهایی که لحاظ ساختاری جنسگرا جنس غالب (مذکر) را اصل می گیرند

و جنس مغلوب را فرع. بر این اساس، در این زبانها، از يك سو، ریشه کلمات (ناضرورتاً) به مرد اختصاص می یابد (که بعداً به آن می رسیم)، و از سوی دیگر، نیازی برای ساختن معادل آنها برای زن دیده نمی شود. تا آنجا که زن حتی ارزش آن را پیدا نمی کند که برای خود نامی مستقل داشته باشد. و هرچه زبان جنسگراتر، این خصوصیت در آن قوی تر. برای مثال زبان عربی (که قبلاً يك نمونه فاحش جنسگرایی ساختاری آن را دیدیم) تا آن جا جنسگرا است که در بین مفاهیم اولیه زبان، آنها که برای بستگان نزدیک به کار می روند، تنها برای پدر و مادر کلمات مستقل «اب» و «ام» را دارد، و اسامی سایر نزدیکان مؤنث (از خواهر و دختر تا عمه و خاله) در آن از اسامی مذکر مشتق شده است.

۲. دوگانه گرایی در زبان، خواه ناخواه، نوعی ترتیب و تمایز را به دنبال می آورد. اگر ضمیر سوم شخص مفرد خنثی و جامع باشد (همچون «او» در فارسی) ترتیب و تمایزی لازم نمی آید. ولی اگر زبان چنان باشد که واژه ها را به لحاظ ساختاری به زن یا مرد نسبت دهد، ترتیب و تبعیض نیز اجتناب ناپذیر است. در این تبعیض، طبیعی است که جنس غالب (به لحاظ اجتماعی و ساختار قدرت) حضور بیشتر یا منحصر به فرد می یابد. از این رو است که در ادبیات زبانهای به لحاظ ساختاری جنسگرا، ضمیر مذکر نه فقط به مشارالیه مذکر و بلکه برای مشارالیه نامعلوم (یا خنثی) نیز به کار گرفته می شود، و در هر متن و گفتاری، توافر ناپرابر کاربرد ضمائر و ترکیبات مذکر، حضور غالب و قدرت اجتماعی این جنس را به خواننده تلقین و بازتلقین می کند.

۳. جنسگرایی ساختاری این زبانها بنیانی است که زبان را در مراحل تحول بعدی خود به جنس آلودگی بیشتری می کشاند. کلمات مرکب، آنجا که قرار است عمل و شغلی به انسانی نسبت داده شود. بدون ضرورت. به جنس آلوده می گردد. اگر در فارسی واژگانی مانند پستیچی، سخنگو و رییس (صدرنشین) به صورت عام و خنثی ساخته می شوند و به کار می روند، در زبانی (به لحاظ ساختاری جنس آلود) مانند انگلیسی قاعده به عکس است: این واژگان مرکب، گویی، باید به يك جنس (غالب) ارتباط یابند. حتی آنگاه که جامعه در تحول خود به جایی می رسد که. به دلیل اصولی که کلاً چنین لغاتی نباید ضرورتاً به يك جنس ارتباط یابند، و بلکه. چون افرادی از جنس دیگر نیز به کار و شغلی این چنینی دست یافته اند، با اشکال کاربردی این واژه ها روبرو می شود. غالباً به این «راه حل» می رسد که معادل مؤنث آنها را نیز بسازد و به کار گیرد؛ راه حلی که همچون مورد قبل، حضور غالب جنس مذکر در کاربرد زبان (در مواردی که جنسیت مورد کاربرد

مشخص نیست و یا گوینده بدان اعتنایی ندارد) و تلقین مکرر قدرت اجتماعی آن را تضمین می کند.

۴- زبان جنس آلود گرچه خود انعکاسی از يك فرهنگ جنسی است، متقابلاً فرهنگ جنسی را باز می آفریند. اگر در زبان، انسان مجرد از جنسیت تصور پذیر نیست، در فرهنگ و اسطوره و مذهب نیز چنین است.

انسان اولیه در این فرهنگها غالباً رنگ و نژاد ندارد، ولی جنس دارد. به علاوه، این جنسگرایی حتی به مفاهیم دیگر، آنها که تصویر انسان را به نحوی منعکس می کنند، نیز سرایت می یابد. تا آنجا که در این فرهنگها، خدا... به مفهوم هستی مطلق و خصوصیت ناپذیر... نیز از جنس تهی نیست. و بعد، طبیعی است که در این جنس سازی، به مقتضای خصوصیت پدر سالاری این فرهنگها، جنس اول و اصلی نر است (آدم اولیه در مذاهب سامی/ابراهیمی) و جنس دوم و فرعی زن؛ کاربرد ضمیر مذکر برای خدا عادی است، و در مقابل کاربرد ضمیر مؤنث (غالباً) کفر به شمار می رود.

۵- جنس آلودگی زبان نه فقط فرهنگ و بل که ذهنیت انسانهای پرورده شده با این زبانها را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. برای متکلمان به این زبانها، جنسگرایی ضمیر سوم شخص مفرد (و فقدان ضمیر خنثی برای انسان) کاملاً عادی به نظر می رسد. تا آنجا که برای بسیاری از اینان هنوز قابل فهم نیست که می توان، همچون فارسی زبانان، از حیوان و انسان و خدای مستقل از جنسیت سخن گفت و اصطلاحات مناسب آن را به کار برد. و یا وقتی انسان انگلیسی زبان برای جنسزدایی از اصطلاحات مربوط به شغل و کار به نوآوری می پردازد غالباً راه حل را در ساختن معادل مؤنث این اصطلاحات می یابد و نه حذف کامل پسوندهای جنسی و جایگزینی آنها با پسوندهای خنثی (مانند زبان فارسی)<sup>۴</sup>. ژرفای آلودگی ذهن انسان اروپایی زبان به جنسیت آنجا معلوم می شود که این ذهنیت وقتی در یکی دو قرن اخیر به ساختن زبانی بین الملل (مانند اسپرانتو) می پردازد، جنس آلودگی ساختاری زبانهای باستانی غربی را (بدون هیچ ضرورتی) در این زبان مدرن باز تجدید می کند.

۶- یکی دیگر از اثرات جنسگرایی در زبان، عادت کردن گویندگان آن به کاربرد نادرست زبان است. می توان گفت که نیل آرمسترانگ اولین (انسان) سفیدپوستی است که در کره ماه پا گذاشته است. ولی این عبارت دو عیب اساسی دارد: اول این که مفهوم نادرستی را القا می کند؛ چرا که مفهوم مخالف آن این است

۴- نمونه های استثنایی که اخیراً در زبان انگلیسی دیده شده شامل کاربرد پسوند ثقیل person به جای man در اصطلاحاتی مانند سخنگو و یا اصطلاح بهتر fire-fighter به جای fireman است.

که انسانهایی از رنگهای دیگر قبل از او در کره ماه پیاده شده اند. دوم، با این عبارت اهمیت تاریخی کار او بدون هیچ دلیلی پایین آورده شده است. در عین حال، ما شاهدیم که انسان اروپایی زبان (و به خصوص انگلیسی زبان) مکرراً و تقریباً بدون استثنا، از او نه به عنوان اولین انسان، و بلکه به عنوان اولین مردی که در کره ماه قدم گذاشته یاد می کند، بدون توجه به این که چگونه با این گفتار نادرست اهمیت کار او را نیز کاهش می دهد.

### ب: ارزشهای جنسگرایانه در زبان

در این قسمت به آن خصوصیت زبانی می پردازیم که ارزشهای جنسگرایانه را در قالب لغات و کلمات در خود جای می دهد. یکی از موارد مشخص این پدیده را می توان در تعمیم اصطلاحات مربوط به يك جنس به نوع انسان دید. در انگلیسی، لغت man (مرد) نه فقط به معنای بشر نیز به کار گرفته می شود که در ترکیبات زیادی مشتقات آن نیز به معانی مشابه به کار می رود. . از man-made (بشر ساخته) گرفته تا man-hole (دریچه آب و فاضلاب). در فارسی نیز این نوع جنسگرایی در دو اصطلاح آدمی و مردم که هر دو از ریشه های مذکر آدم و مرد گرفته شده اند به چشم می خورد.

نمونه های دیگر این نوع جنسگرایی را می توان در موارد زیر دید:

۱. اختصاص ریشه کلمات به مرد و استفاده از مشتقات آن برای زن. این در درجه اول، يك خصیصه غالب زبانهایی است که به لحاظ ساختاری جنس گرایند. در برخی مانند عربی، این يك قاعده عمومی است: با هر اسم و صفت و قیدی که روپرو می شوید، ریشه کلمه را برای مرد بگیرید و برای زن با افزودن پایانه لازم مترادف آنها را بسازید. در زبانهایی مانند انگلیسی این قاعده عمومیت کمتری دارد. کلمه writer (نویسنده) را می توان برای مرد و زن هر دو به کار برد. ولی کلماتی مانند poet (شاعر) و actor (هنرپیشه) برای مرد ساخته شده اند و معادل زنانه آنها با پسوند -ess مشخص می شوند.

از امتیازات زبان فارسی نیز یکی این است که از این قبیل جنسگرایی مبرا است. آنجا که نیازی به تمایزاتی از این قبیل نیست، کلمات به طور یکسان برای مرد و

زن به کار گرفته می شوند، و آنجا که نیازی احساس شده، دو اصطلاح متمایز برای زن و مرد، مستقل از هم و بدون دنباله روی یکی از دیگری تعبیه شده است. مثال: شاهپور و شاهدخت در برابر prince(ss). مواردی هم اگر در فارسی هست که از این قاعده مستثنی است یا از زبان عربی گرفته شده (مانند خادم و خادمه) و یا به غلط و بر قیاس عربی به کار رفته است (مانند این جانب و این جانیه). در انگلیسی حتی کلمه های زن و ماده (woman, female) نیز به صورت مشتقات فرعی ریشه های مذکر آنها (man, male) به کار گرفته شده است. در عربی نیز گرچه برای زن و مرد (علاوه بر اصطلاحات مردمدارانۀ مرء و مرثه) کلمات مستقل نساء و رجل ساخته شده، ولی همین خصوصیت فوق در اسامی غالب بستگان نزدیک دید. می شود که قبلاً به آن اشاره شد.

۲- يك نمونه دیگر این نوع جنسگرایی را می توان در عادات انگلیسی زبانان (برای نمونه) به انتساب شغل و کار به جنس دید. قبلاً در باره این پدیده در جنسگرایی ساختاری سخن گفتیم. اکنون از يك زاویه دیگر به آن می پردازیم: کاربرد زبان به این صورت عملاً به شغل و کار ارزش جنسی می دهد و نامستقیم نوعی تقسیم نابرابر اجتماعی کار را تبلیغ می کند. آنکه اهل تار و کاسپی یا دریانوردی است الزاماً مرد (businessman, seaman) است، ولی آنکه در مدرسه به دانش آموزان غذا می رساند یا در خانه به خدمت می پردازد الزاماً زن است (dinner-lady, housemaid)، صاحب خانه مرد است (landlord) ولی فروشنده مشروب زن است (barmaid). در برابر، توجه کنیم که در ادبیات زبان فارسی حتی کلمه وارداتی مذکر ساقی (از عربی) بدون استثنا و تمایز برای مرد و زن (و غالباً برای زن) به کار گرفته شده است.

### ج: کاربرد زبان در ارزشهای جنسگرایانه

همانطور که قبلاً اشاره شد، این نوع جنسگرایی در زبان يك مقوله اصولاً فرهنگی است و نه زبانی. به عبارت دیگر، اگر دو مورد قبل به نحوی در چارچوب زبان به گونه ساختاری و یا در قالب مجموعه لغات ساخته و پرداخته شده و گریز از آنها جز با تغییر زبان و واژگان آن عملی نیست، در اینجا ما اصولاً با خود فرهنگ جامعه سرو کار داریم. - فرهنگی که زبانهای ناچسگرا (به لحاظ ساختاری) را نیز

عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. به همین نسبت رهایی از این نوع جنسگرایی صرفاً با تغییرات ارزشی در فرهنگ جامعه عملی است بدون آنکه به تغییرات زبانی ضرورتاً نیازی پیدا کند. با این مقدمه روشن است که در این نوع از جنسگرایی ما فقط با زبانهای به لحاظ ساختاری جنسگرا روبرو نیستیم و بلکه همانطور که خواهیم دید، زبان فارسی نیز در ردیف سایر زبانهای زنده دنیا به شدت به این نوع جنسگرایی آلوده است. از این رو، در این بخش ما بیشتر به نمونه های جنسگرایی در زبان فارسی می پردازیم و احیاناً از نمونه های مشابه در زبانهای خارجی یاد خواهیم کرد. نمونه هایی از این نوع جنسگرایی را در زیر با هم می بینیم:

۱- جامعه مرد سالار جنس مذکر را محور ارزشها (ی پسندیده) می شناسد. یعنی آنچه که از مرد برمی آید بنا به تعریف خوب است و آنچه خوب است قاعداً مردانه است. در فارسی، کاربرد کلماتی مانند مرد بودن، مردی، مردانگی و چنانمردی به معانی شجاعت، دلیری و مروت، و در مقابل، نامردی و زن صفتی به معانی نارو زدن، بی مروتی و زیون دلی از نمونه های بارز نسبت دادن ارزش به جنسیت به شمار می رود. مشابه همین کاربردها را در سایر زبانها نیز می توان دید (مثلاً، manly gentleman's agreement و مانند آنها در انگلیسی). زبان، ادبیات و ضرب المثلهای فارسی مشحون از این گونه تعبیرات در معانی یاد شده و مشابه آنها است.

۲- نهاد خانواده مردسالار بر محور پدر و نقش کلیدی او استوار شده است. زن در این ساختار نقش مستقل و متکی به خود نمی تواند داشته باشد، و بلکه موجودیت و نقش اجتماعی او در قالب نسبت او با مرد تبیین می شود. از این رو است که اگر برای مرد يك عنوان «آقا» می تواند همواره به کار گرفته شود، برای زن، اما عنوانهای متعددی (مانند «دوشیزه»، «خانم»، «بانو») تعبیه می شود تا بدین وسیله موقعیت اجتماعی او در رابطه با مرد مشخص گردد. نمونه مشابه این را در سایر زبانها نیز می توان دید. - مثلاً در انگلیسی، عنوانهای Miss و Mrs. برای زن در مقایسه با عنوان ثابت Mr. برای مرد. عناوینی از این قبیل که در غالب زبانهای زنده امروز رواج دارند به وابستگی زن به مرد در جامعه مهر استمرار می زنند.

در غیر حال باید توجه کرد که در زبان فارسی، اصطلاح «خانم» کاربرد عام دارد و می توان آن را در برابر «آقا» برای زن در هر سن و سال و با هر موقعیت ازدواجی به کار برد. در صورتی که در عنوان دیگر («دوشیزه» و «بانو») به وضوح بار جنسگرایی را با خود به همراه دارند و کاربرد آنها (علیرغم اینکه در مورد «بانو» احیاناً انگیزه احترام می تواند مطرح باشد) نتیجه ای جز تسبیح ارزشهای ناپرابری جنس نمی تواند داشته باشد. از سوی دیگر دیده می شود که در زبان انگلیسی،

وقتی فی المثل برای گریز از این گونه جنسگرایی، عنوان Ms. پیشنهاد و به کار گرفته می شود، عملاً کاربرد آن فقط برای زن بالغی که فی خواهد موقعیت ازدواجی خود را در عنوانش به کار گیرد محدود می گردد. در صورتی که وقتی این اصطلاح کاملاً ناجنسی خواهد بود که از آن (همچون «خانم» در فارسی) برای زن در هر سن و سال و بدون استثنا استفاده شود.<sup>۵</sup>

۳. یکی دیگر از مظاهر وابستگی (فرهنگی/زبانی) زن به مرد در ساختار خانواده، متابعت تقریباً بدون چون و چرای زن از نام مرد است. در جوامع سنتگرایی ایرانی، زن اصولاً بی نام است. او تا آنگاه که در خانه پدر است، به عنوان «صبیه» او شناخته می شود، و پس از ازدواج به عنوان «زوجه»، «عیال»، «منزل» و یا «بُضع» شوهر و یا مادر فرزندش (معمولاً پسر). در جامعه مدرن غربی، و به خصوص در میان انگلیسی زبانان، زن پس از ازدواج تقریباً بدون استثنا نام شوهر را به خود می گیرد و مثلاً می شود Mrs. Mary Smith (خانم ماری اسمیث) یا حتی Mrs. John Smith (خانم آقای جان اسمیث) دست کم در جامعه مدرن ایران، و به خصوص از موقعی که زنان در بازار کار راه یافته اند، این پدیده دنباله روی از نام شوهر رواج چندانی نیافته است، و در این مورد زن ایرانی از همجنسان خود در غرب پیش تر است.<sup>۶</sup>

۴. نهاد ازدواج و خانواده مهمترین چارچوبی است که روابط بین زن و مرد را در جامعه مرد/پدر سالار تبیین می کند. این روابط در زبان نیز بازتابهای خود را پیدا می کند. شرعیت و قانونیت ازدواج در ایران وابسته به ادای عباراتی است که بر اساس آن، زن (نفس) خود را در برابر بهای معینی به مرد عرضه می کند و مرد آن را می پذیرد. علاوه بر این، در زبان فارسی، ما برای ازدواج از يك سو اصطلاحات معادل «زن کردن» و «شوهر کردن» را داریم، و از سوی دیگر، اصطلاحات نامعادل

۵. از این توضیح روشن می گردد که معادل انگلیسی «خانم» نه Mrs. و بلکه Ms. است. عنوان Mrs. کم و بیش معادل «بانو» در فارسی است و غالباً وقتی معنی پیدا می کند که زن به نام شوهر ... نیز ... خوانده شود.

۶. این «دست آورد» البته از عوارض ثانوی بوروکراسی حاکم در ایران است ... و نباید آن را به حساب مبارزات فمینیستی یا آزادیخواهانه زنان گذاشت؛ برخورد شدیداً بوروکراتیک به مسئله «نام» در ایران، از هنگام تأسیس ثبت احوال به بعد، عملاً تغییر نام را جز در موارد بسیار استثنایی ناممکن کرده است، و در نتیجه در مدارك رسمی (و به پیرو آن، در سایر موارد) زنان مادام العمر به نام خانوادگی اولیه خود شناخته می شوند.

«زن گرفتن» و «زن دادن» (یا «به شوهر دادن»). ولی برای طلاق، که در جامعه سنتی ایران يك طرفه است، در زبان نیز این رابطه نابرابر به صورت فعالی «طلاق دادن» و منفعلی «طلاق گرفتن» منعکس شده است.

۵. سلطه نامی مرد بر خانواده البته از زن فراتر می رود و شامل بچه‌گان نیز می شود. فرزندان، به متابعت از مادر نام پدر را به خود می گیرند و بدان شناخته می شوند. در اینجا اما وجه دیگری از کاربرد (نادرست) زبان در انتساب فرزندان به پدر به چشم می خورد: در زبان فارسی، چنین می نماید که گویی بسیاری از انسانها نه از زن، که از مرد زاده شده اند! برای مثال، نام خانوادگی نویسنده این سطور چنین افاده می کند که او از کسی به نام «باقر» زاده شده است. وفور القابی با پسوند «زاده» در بین ایرانیان، و انتساب تقریباً بدون استثنای آنها به نامهای مذکر، نشان گسترش وسیع این گونه جنسگرایی در زبان فارسی، آن هم با استفاده نادرست از زبان، است. از سوی دیگر، بسیاری از زنان (باز هم با استفاده نادرست از زبان) لقب پسر (يك مرد) را به خود گرفته اند. - القابی مانند «حسن پور»، «تقی پور» و غیره. شق اخیر در غالب زبانهای دیگر نیز شیوع دارد<sup>۷</sup>. برای مثال، در زبانهای انگلیسی و اسکاتلندی، پسوند son-، در عربی و عبری پیشوند «ابن» و در روسی، پسوند «اف» به همین صورت و در همین معنا به کار گرفته می شوند. نمونه هایی که از يك سو از شیوع وسیع جنسگرایی در نسبت دادن فرزند به پدر (و نه مادر که زاینده طبیعی او است) و از سوی دیگر از استفاده نادرست از زبان (با نسبت دادن عمل زادن به مرد یا دختران را پسر مرد خواندن)، در غالب به اتفاق زبانهای زنده امروز جهان خبر می دهند.

۶. زبانهای تأثیر یافته از فرهنگ مردسالار، نه فقط جنسیت مرد و زن را محور تعاریف ارزشی قرار داده اند، که از آلات جنسی این دو جنس نیز به همین صورت بهره می گیرند. در غالب این زبانها، آلت جنسی مرد سمبل قدرت و جسارت و افتخار به شمار می رود، و در مقابل، آلت جنسی زن سمبل ضعف و بیهودگی و شرم. در زبان فارسی، نمونه های این گونه جنسگرایی را در موارد زیر می بینیم:

الف: استفاده از آلات جنسی برای بیان مفاهیم ارزشی. در اینجا آلت جنسی زن، به صورت ترکیبی، به معنای بد و چندان آزر به کار می رود. اصطلاحات متعارفی مانند «کس خل» (دیوانه)، «کس شعر» (چرت و پرت) و مانند آن از این

۷. نمونه دیگری از این گونه جنسگرایی را می توان در فرهنگ قضایی ایران دید، آنجا که هر انسانی را با نام (و نام خانوادگی) و نام پدر مشخص می کنند. - میراثی از يك عادت متروک و مربوط به زمانی که افراد نام خانوادگی نداشتند.



مقوله به شمار می آیند. در مقابل، تعابیر «کیری عمل کردن» یا «کیری خیال» (از موضع قدرت و بی توجه به عواقب کار) برای بیان قدرت به کار می روند. نمونه دیگری از این گونه کاربرد ارزشی (منفی) آلت جنسی زن را می توان در نامگذاری مذمت بار قواد به «کس کش» و استفاده از این اصطلاح به عنوان فحش نیز دید که به علاوه، خلاصه کردن کامل زن در آلت جنسی او را نیز به همراه دارد.

ب: در فرهنگ مردسالار، طبیعتاً عمل جنسی نیز ارزشهای دوگانه پیدا می کند و آلت جنسی زن محور آن قرار می گیرد. برای مثال، در فارسی از عمل مرد در مجامعت با استفاده از وجه فاعلی و تجاوزی «کس کردن» یاد می شود و از نقش زن به صورت منفعلانه و تسلیم پذیرانه «کس دادن».

ج: نتیجه این گونه دید نسبت به عمل مجامعت آن است که اصولاً نقش مرد (به عنوان کس کننده) نقشی مثبت و افتخارآمیز تلقی شود و نقش زن به عکس منفی و شرم آور. از اینجا است که غالب فحشهای معمول در زبان فارسی حول این دو ارزش شدیداً نابرابر می گردد. این فحشها معمولاً یا حاوی نسبت دادن «کس دهی» به مخاطب یا بستگان مؤنث او است و یا به علاوه، با نسبت صریح آن به کبر فحش دهنده یا بستگان مذکر او نیز همراه می شود. علاوه بر این فحش دهنده گاه نسبت «کون دهی» (به قیاس کس دهی) را نیز نثار مخاطب خود می کند. باید توجه داشت که مذمت امر اخیر (در ذهن فحش دهنده) نه از بابت نسبت دادن عمل لواط به مورد فحش است... چرا که فحش دهنده در این جا نیز مانعی نمی بیند که برای تأکید بیشتر این عمل، «کون کردن» را به خود و یا بستگان مذکر خود نسبت دهد. از دید او «کون دهی» شرم آور است و نه عمل لواط... و آن هم دقیقاً به این دلیل که مفعول عمل لواط تا آن جا «تنزل» کرده است که نقش يك زن را در عمل جماع بازی می کند!

د: اصطلاح دیگری که در همین چارچوب و به صورت مشابه به کار می رود، «گاییدن» است... در عین آن که این اصطلاح بیشتر به صورت معادل انگلیسی fuck به کار گرفته می شود و درجه جنسگرایی آن به نسبت کمتر از نمونه های دیگری است که در اینجا آورده شد.

زبان و فرهنگ، این دو مقوله متأثر از یکدیگر، با ارزشهای جنس‌گرایانه جوامع پدر/مرد سالار را با خود می‌کشند. از این دو مقوله، زبان گویاتر و در عین حال مقاومتر در برابر تغییر است.

بسیاری از ارزشهای جنس‌گرایانه جوامع در غالب لغات جنس‌آلود تبیین می‌شوند. این خصوصیت را تقریباً در تمامی زبانهای معروف جهان می‌توان دید. علاوه بر این، زبان ممکن است ارزشهای جنس‌گرایانه را در قالب کلمات خاصی در خود جای دهد. نمونه‌هایی از این کاربرد را در فارسی می‌توان دید، ولی این پدیده در زبانهای اروپایی شیوع بیشتری دارد. و بالاخره، ریشه دارترین جنس‌گرایی را می‌توان آنجا دید که زبان به لحاظ ساختاری جنس‌گرا است و زدودن جنس‌گرایی از زبان (و فرهنگ متعلق به آن) جز با تغییرات اساسی در زبان امکان‌پذیر نیست. این خصوصیت غالب زبانهای اروپایی و عربی است، ولی فارسی همانند برخی از زبانهای آسیایی دیگر از این خصیصه آزاد است.

افسانه نجم آبادی در شماره ۱۶-۱۵ از مجله نیمه دیگر پیشنهاد کرده بود که واژه های «زنوری» زنور،  
و زنورانه» به ترتیب برای فمینیسیم، فمینیت، و فمینیتی به کار رود. اساعیل خونی شعر «از  
آئین زنوری» را در ارتباط با این پیشنهاد همراه با نامه ای به نیمه دیگر ارسال داشت که عیناً در این  
شماره به چاپ می رسد. در پاسخ به طنز آقای خونی، افسانه نجم آبادی و علاء خاکی مطالبی نوشته  
اند که در همین شماره به نظر خوانندگان می رسد.

نیمه دیگرمان را حبه

لرد دریا

«قطعه» ای شکر طغز آنرا برای شما دارم - همراه با یادداشتی - که دو قسم ازها (یعنی آن  
یک کوره است) - - گفته آن خودش - «نیمه دیگر» - دست ما برسد - چاپ شدنش  
را هم خودم، همچنین دوست، نوشته ام دارم - گرفته باید از کسی «کوچک» شود -  
و این در صورتی است، البته، که خواسته باشند چاپش کند (در صورت  
مشکلی سیرتر آنرا رضایت با حروف بیایی از شما همخوان باشد).

باری.

و هم، در همه حال، این است که هیچ شرفی و لذتی نداشته مرا به دل نگیرد  
پیرفته باشید.

با مهر و احترام،

اسماعیل خونی

هفتم مارس ۱۹۴۹ - لندن

## اسماعیل خوئی

### از آئین زنوری!

پیروان گرایش فمینیسم

نیک داد سخنوری دادند:

مکتب خویش را به لفظ دری،

نام «آئین زنوری» دادند:

به خیالی که، دست کم، به زبان،

مردوزن را برابری دادند:

بل، که زن را، به عالم معنی

نیز، بر مرد برتری دادند:

غافل از آن که مرد را بر زن،

باهمین واژه، سروری دادند:

«ور» چو «دار» است و «مند» و «ریک» را

نقش آن هر دو دیگری دادند:

اصلی «ور» «آور» است و «جاکش» راست

که توان «زن آوری» دادند:

وز بر جاکشی، به هر معنی،

مرد را بیش بر خوری دادند:

اینچنین، عفت، «نیمه دیگریان»

خود حق از کف به سرسری دادند:

خلق را ناشیانه سرمشقی

در سخن گفتن دری دادند:

داد لفظ دری در آوردند:

داد لفظ دری وری دادند!

نویسندگان و پژوهشگران ارجمند «نیمه دیگر»:  
درود بر شما.

ستم خواهید کرد بر من، اگر برخورد هشدار دهنده و طنزآمیز  
من با واژه «من در آوردی ی «زنور» را نشانه ای بگیرد باز -  
میادا - «دشمنی» ی من ناچیز با «فمینیسم».

من جنبش «زن» و جنبش «سبز» را از پیشرفته ترین  
جنبش های به هنگام می شناسم در جهان امروزین.

با احترام و مهر

اسماعیل خوئی

چهارم مارس ۹۴ - بیدرکجا

سوم مارس ۹۴ - بیدرکجا

نیمه دیگر \* ۱۲۰

## در دل دوست به هر حيله رهى بايد كرد

### طاعت از دست نيايد گنهى بايد كرد

استفاده از زَنُور و زَنُورانه در مقابل فمینیست (در وجوه اسمی و صفتی این کلمه) و زَنُوری در مقابل فمینیسم را به شکل پیشنهادی در شماره ۱۵/۱۶ نیمه دیگر مطرح کردم.<sup>۱</sup> پس از آن برخی از آن استقبال کردند<sup>۲</sup>، برخی آن را به تسخر گرفتند و برخی برآشفتنند که چرا کسی که زیانشناس نیست واژه ساخته است. برخی نیز آن را «قطعاً از لحاظ گرامری نادرست» اعلام کردند. شعر اسماعیل خوئی که در همین شماره به چاپ رسیده است فصیح‌ترین نمونه واکنش‌های هزل و هجا است. از آنجا که تا کنون دلایل قانع‌کننده‌ای نخوانده و نشنیده‌ام، این بحث از نظر من همچنان در سطح پیشنهاد واژه‌ای تازه است که زمان آزمون و سنجش را می‌گذرانند.

نخست توضیحی لازم است. اسماعیل خوئی پیشنهاد مرا به عنوان پیشنهادی از جانب مجله نیمه دیگر گرفته است. مسئولیت و به تبع کاستیها و مشکلات این پیشنهاد تنها با من است. جرگه ویراستاران نیمه دیگر هیچ‌گونه نظر جمعی در این باب نداشته و ندارد. برخی از همکاران آن را پسندیده و برخی دیگر آن را «خارج از درجه اعتبار» دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. با تشکر از راهنماییهای سیمین کریمی و محمد توکلی طرقي در نگارش این مقاله. مسئولیت مطالب آن تنها و تنها با نگارنده است.

۲. بنگرید به «حرفهایی با خوانندگان»، نیمه دیگر ۱: ۱۵۱۶ (پاییز و زمستان ۱۳۷۰): ۲۹، صص ۵۲.

۳. استفاده مجله زنان را گونه‌ای استقبال کتبی از این واژه به حساب آورده‌ام. بنگرید به مدیر مسئول، «سال عسرت: سال رویش»، زنان ۲: ۱۰ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۲): ۲۳. دیگر استقبالات در گفتگرهای شفاهی بوده است.

۴. بنگرید به: شهلا حائری، «زن شناسی مردم‌شناسانه»، در پژوهشها و هنرها، مجموعه سخنرانیهای سمینار دوم «بنیاد پژوهشهای زنان ایران» سال ۱۹۹۱، صص ۴۶-۶۸: «کلمه زَنُور در ذهن با جانور تداعی می‌شود و لذا خارج از درجه اعتبار.» (ص ۶۶) پیشنهاد وی آن است که از همان کلمه فمینیسم استفاده شود.

واژه سازی برای مفاهیمی که قبلا در زبان فارسی نبوده است جریانی آزمونی است؛ بدین معنی که توانایی زبان برای بیان مفاهیم نااندیشیده از پیش تعیین نشده است. مناسب یا نامناسب بودن واژه «زنوری» پس از سنجش و گفت و گوی جدی، برخوردی فراسوی تمسخر و هزل، تعیین خواهد شد. هزل و تمسخر، به ویژه از جانب شاعر ارزنده ای چون اسماعیل خوئی، چه نیت او بوده باشد چه نبوده باشد، تنها به خفه شدن این بحث کمک می کند؛ چرا که این گونه هزل اثر ارباب و هشدار دارد و نه تنها در این مورد که عموماً این ترس و واهمه را در دلها می انگیزد که مبادا آزمایشهای زبانی شان به چنین عقوبتی دچارشان کند. بدین ترتیب، به جای کمک به آفرینندگی زبانی به ایستایی و ناباروری آن می انجامد. با این ملاحظه، تا زمانی که این واژه فرصت آزمایش و سنجش جدی نداشته است... به خصوص در میان زنان فارسی زبانی که در این زمینه ها می اندیشند و در پی برآوردن نیازهای زبانی خویش هستند... دلیلی نمی بینم که آن را ناپذیرفتنی بدانم. در اینجا به همین منظور، یعنی ادامه سنجش این واژه، نکاتی را توضیح می دهم.

پذیرش واژه ای تازه در زبان جریانی است فرهنگی که در آن بسیاری عوامل تاریخی و اجتماعی و حتی گاهی سیاسی دخیل اند. در زبان فارسی بسیاری واژه ها و اصطلاحها داریم که از لحاظ دستور زبان غلط اند، ولی کسی پیشنهاد پاکسازی زبان از این واژه ها را نمی کند؛ چرا که استفاده ممتد از این واژه ها، چه در زبان نوشتاری و چه زبان گفتاری، نشان داده است که به گونه ای برآورنده نیازی زبانی بوده و در بسیاری موارد جایگزین ناپذیر شده اند.<sup>۵</sup> البته منظور من از این اشاره پیشنهاد تنبلی فکری و سهل انگاری زبانی و عدم لزوم رعایت اصول دستور زبان نیست، بلکه توجه به این مطلب است که اعلام قاطعانه و بدون بحث و تأمل غلط بودن واژه ای تازه و پیشنهادی زبان را چه از لحاظ لغوی و چه از لحاظ ساختاری به کل انعطاف ناپذیر می سازد، و به این مطلب که نیازهای زبانی تازه در بسیاری موارد ناچار به برخورد با مرزهای موجود لغوی و دستوری و پس و پیش کردن این مرزها هستند توجهی نمی کند.

این سخن اسماعیل خوئی که «ور» در اصل «آور» بوده است، هرچند به کار

۵- برای نمونه هایی از این گونه واژه ها، بنگرید به ابوالحسن نجفی، غلط نویسیم: فرهنگ دشواریهای زبان فارسی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶)، تحت این عنوانها: ارض موعود، بالاخره، برای همیشه، تہانی، تماس گرفتن، تمرکز، جن/اجنه، راحت، شرایط، فلات، موقعیت، نفرات، نگارنده.

هزل او می آید، ولی صحیح نیست. آنجا که «ور» به معنای «آور»، از فعل «آوردن»، به کار گرفته می شود معنایی متمایز از معنای غالب «ور» در وجه پسوندی آن (دارندگی) دارد: «همین پسوند است که گاهی نیز به صورت 'آور' به کار می رود. اگرچه در پاره ای از موارد می توان آن را صفت فاعلی از فعل 'آوردن' دانست و در این حال جزء ترکیبی است نه پسوند اشتقاقی، زیرا که هنوز معنی اصلی خود را در بر دارد.»<sup>۶</sup>

ولی آیا، با توجه به معنای دارندگی «ور»، زبور معنایی متباین با فمینیسم را تداعی نمی کند؟ پاسخ من به این نگرانی آن است که دارندگی تنها یکی از معانی، هرچند معنای غالب، پسوند «ور» است، چنانکه در این لغات: پیشه ور، تاجور، هنرور. ولی معنای دیگر این پسوند گونه ای اتصاف است، چنانکه در این لغات: رهور (رونده و مسافر)، شناور، پایور، سرور، زیانور (فصیح).<sup>۷</sup> رابطه اتصاف در این ساخته ها ربطی ساده و بدیهی نیست. از نظر من ابهام اتصاف در این ساخته ها این اجازه را می دهد که استفاده از آن را گسترش داده، به معنای اتصافی دیگری به کار گیریم. پسوندهای اتصاف لزوماً معنای یکتا و روشنی را تداعی نمی کنند. مثلاً، پسوند ism در همه لغات به يك معنا نیست و صرفاً با در نظر گرفتن معنای دستور زبانی این پسوند و ریشه fem+in- نمی توان به معنای feminism دست یافت، به عبارت دیگر حتی با دانستن معنای ریشه از ساخت واژه feminism تنها می دانیم که معنای آن به گونه ای از fem- بر می خیزد ولی چگونگی این ربط، نوع اتصاف، روشن نیست. برای روشن شدن گونه اتصاف در این لغت باید از حیطة دستور زبان به گستره معنای تاریخی و فرهنگی این لغت رفت. برای مثال، در جلد چهارم فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد چاپ ۱۹۶۲ از این لغت به عنوان لغتی که به ندرت مورد استفاده قرار می گیرد یاد و چنین تعریف شده است: the qualities of females. ولی در سال ۱۹۷۲ بدون آنکه معنای ریشه و پسوند و یا ساخت واژه تغییری کرده باشد، در جلد نخست از ضمام فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد معنای رایج زیر جایگزین معنای نادر بالا شده است: advocacy of the rights of women.

یکی از اثرات ابهام پسوندهای اتصاف آن است که در بسیاری موارد روشن نیست چه پسوندی در فارسی «مناسب ترین» جایگزین پسوند مشابه در زبانهای

۶. پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی (تهران: نشر نو، ۱۳۶۹)، ج ۳، ص ۲۵. برای بحث

خانلری در باره پسوند «ور» بنگرید به همین کتاب، صص ۲۴-۲۶.

۷. این لغات را تمام از لغتنامه دهخدا، صص ۱۴۹-۱۵۰، زیر عنوان «ور»، گرفته ام.

دیگر است. مثلاً، معادل لغت citizen هم شهروند داریم و هم شارمند، که اکنون اوکی رایج شده است، ولی پیشتر دو پسوند متفاوت (با دو ریشه متفاوت) به کار ساختن يك واژه گرفته شده بود.<sup>۸</sup> ایهام اتصاف خود شاید دلیل دیگری برای این بحث داریوش آشوری باشد که برای معادل ism در فارسی نمی توان همواره يك پسوند را اختیار کرد.<sup>۹</sup> شاید برمبنای پیشنهادهای آشوری در این مقاله باشد که هایدن مغبثی واژه «زن باوری» را در برابر feminism اتخاذ کرده است.<sup>۱۰</sup> اشکال این واژه آن است که فمینیسم را با باور و اعتقاد پیوند می زند، حال آنکه مهمترین معنای فمینیسم «ناباوری» است، ناباوری تمام آنچه که ساخته ای فرهنگی به نام «زن» بودن را به صفتی «طبیعی» - مادینه به دنیا آمدن - ربط بدیهی می دهد، ناباوری به برتری مرد بر زن، ناباوری به آنکه تفاوت‌های انسانهای ترینه و مادینه از هم پایه ای برای پذیرش امتیازهای اجتماعی و حقوقی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی یکی بر دیگری است. این «ناباورها» را به «زن باوری» برگرداندن حیطة «فمینیسم» را به يك معنای خاص تقلیل می دهد، حال آنکه در معنای «منفی» آن می تواند دربرگیرنده گرایشهای بسیار متفاوت و متمایز فمینیسم بماند. ایهام «زنوری» از این لحاظ می تواند به کمک غنای معنای متفاوت فمینیسم گرفته شود.

البته چه خویتر می بود اگر به راحتی و به سادگی می توانستیم معادلی برای فمینیسم بسازیم. ولی اکنون که چنین نیست ای کاش زبان‌دانان ما فقط به نگرانیهای ناشی از حفظ الصحه زبان اکتفا نکرده، در این واژه سازی به یاری ما می شتافتند. شاید یکی از آموخته های زنورانه من آن بوده است که از راه «طاعت» نمی توان به آن دگرگونیهای فرهنگی (و در این مورد زبانی) که نیازهای بازاندیشی روابط «زن» و «مرد» می طلبد دست یافت؛ منتظر زبان‌شناسان دلسوز نشستن هم ممکن است انتظار کبری شود؛ پس گهگاه شاید «گنهی» نیز باید کرد. با این وصف، من کوچکترین تعصبی در باره زنوری ندارم، و به محض آنکه واژه مناسب تری پیشنهاد شود آن را کنار خواهم گذاشت، ولی هزل نویسی راهی به جلو نمی برد.

۸. بنگرید به داریوش آشوری، بازاندیشی زبان فارسی: نه مقاله (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، ص ۵۲.

۹. بنگرید به «پسوند «ایسم» و مسأله برابری برای آن در فارسی»، در: آشوری، بازاندیشی زبان فارسی، صص ۵۳-۷۰.

۱۰. در مقاله «خلق زدگی و زن باوری در فرهنگ سیاسی ایران» که در پنجمین سمینار سالیانه «بنیاد پژوهشهای زنان ایران» در لوس آنجلس، ۲۴ تا ۲۶ ژوئن ۱۹۹۴، ارائه شد.



يك نکته نهایی: علیرغم گفته اسماعیل خوئی، روشن نیست که تمسخر و هزل و هجایی که بار زبور شده است، از تمسخر و هزل و هجایی که بار این مفهوم می شود متمایز باشد. در همان یادداشتی که پیشنهاد استفاده از زبور و زنوری را کرده بودم، واژه «گن» را نیز به عنوان معادلی برای gender پیشنهاد کرده بودم. استفاده از يك ریشه به عنوان اسم مشکلات زبانی به همراه دارد که همکار ارجمندم سیمین کریمی به من متذکر شد. روشن نیست دلسوزان زبان فارسی از جمله آقای خوئی چرا نگران این مشکلات نبوده اند و آن را سزاوار نقد خود نیافته اند؟

gender به معنایی متمایز از جنس sex، مفهومی است که از اواسط دهه ۱۹۷۰ در پژوهشهای زنورانه در غرب آفریده شد؛ به معنای آن ساخته و پرداخته های فرهنگی و اجتماعی که «زن» و «مرد»، متمایز از انسان مادینه و نرینه، حامل آن اند. برای این مفهوم اکنون در زبان فارسی معادل جاافتاده ای نداریم. در بسیاری از مقاله های مجله زنان در مقابل این مفهوم اکنون از واژه جنس استفاده می شود، نظیر استفاده آن در عباراتی چون: «تبعیضهای جنسی»، «هویت جنسی» و «جامعه پذیری جنسی». در عین حال در برخی دیگر مقاله های این مجله از آن به معنای sex نیز استفاده می شود، مثلاً در عبارت «رابطه جنسی»، «نزدیکی جنسی» و «هورمونهای جنسی». در بخش «واژه نامه» نقش زنان در توسعه در مقابل gender جنسیت به کار رفته و «به دلیل نبود مترادف دقیقی برای واژه gender» واژه نامه به توضیحات بیشتری درباره مقولات مربوطه می پردازد. «فرشته شاه حسینی نیز از جنسگونه استفاده کرده است.»<sup>۱۱</sup> در آن یادداشت گزافی نیمه دیگر به اشکال استفاده از جنس و جنسگونه اشاره کرده، به جای آنها استفاده از ریشه «گن» را در ترکیبهایی چون زن گن، مرد گن، گن شناسی، پیشنهاد کرده بودم. برای حذر از مشکلات زبانی استفاده از ریشه به جای اسم، شاید ساختن واژه هایی با استفاده از «گون» و «گونا» مناسب تر باشد. بدین ترتیب «گونندی» را می توان برای بیان آنچه بر مبنای «زن گونگی» و «مرد گونگی» تمایز می سازد (gendering) به کار برد و در حالت اسمی گوناوند را (به مشابهت ساختی با خویشاوند - خویش +

۱۱. دفتر امور زنان ریاست جمهوری و صندوق کودکان سازمان ملل متحد (پرنیسف)، نقش زنان در توسعه (تهران: روشنگران، ۱۳۷۲)، صص ۱۷-۱۰.

۱۲. فرشته شاه حسینی، «توسندگان ما، زنان ما»، زنان ۳: ۱۹ (مرداد و شهریور ۱۳۷۳): ۵۵، ۵۸.

[آ]وند) معادل gender دانست.<sup>۱۳</sup> در این حال به جای عباراتی طولانی که در «واژه نامه» پیشنهاد شده، شاید بتوان از عبارات ساده‌تری، مثلاً به جای «تقسیم کار بر حسب جنسیت»، «تقسیم گونندگان کار»، استفاده کرد.

امیدوارم این بحثها به شکلی بارورتر ادامه یابد. این اندرز داریوش آشوری را هم به دل می‌گیرم که «از غرضهای ذوق سنتی هم نباید زیاد ترسید.»<sup>۱۴</sup>

۱۳. برای بحث پسوند «وند» بنگرید به سید محمد مصفاوی، پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی (اصفهان: نگاه مطبوعاتی مشعل، ۱۳۴۶)، صص ۳۸۸-۳۸۹. همچنین بنگرید به ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، ص ۲۴. در مطبوعات مشروطه، زنان خود از لغت «نوع» به معنایی مشابه استفاده می‌کنند. در این آثار، زنان در رجوع به خود به عنوان گروهی با همبستگی خواهرانه از سه عبارت استفاده می‌کنند: «خواهران وطنی»، «خواهران دینی»، و «خواهران نوعی». گاه نیز از عبارت «نوع نسران» استفاده می‌شود. ولی اکنون «نوع، انواع» به معنای داروینی species چنان جا افتاده که دیگر استفاده از آن را به معنای gender ناممکن می‌کند.

۱۴. «بازاندیشی زبان فارسی»، در: آشوری، بازاندیشی زبان فارسی، ص ۱۲۱.

## چند کلامی دربارهٔ قطعه «از آئین زنوری!»

آقای اسماعیل خوئی در طنز منظومی که برای نشریهٔ نیمهٔ دیگر فرستاده است، ساختن واژهٔ «زنور» و تقابل آن با "Feminist" را «سرمشقی ناشیانه» توسط «پیروان گرایش فمینیسم» دانسته، که با این «دری وری» خویش نه تنها عملاً زن را به مقامی پایین تر از مرد فرو برده اند، بلکه با يك واژه، «حق» برابری با مردان را نیز «به سرسری از کف داده اند».

برای من این مسئله از دو زاویه حائز اهمیت است: یکی پیشنهاد گزینش واژهٔ «زنور» به جای "Feminist" توسط نشریه ای پیشرو در مبارزه برای آزادی زنان، و دوم برخورد طنزآمیز شاعری مترقی و چپگرا با آن.

در بررسی سطحی سطحی به نظر می رسد که واژهٔ «زنوری» مترادف با "Feminist" نیست و حتی در معنی ناهنجار است. از این نظر، چون "Feminism" مرکب است از "Feminta" یعنی «زن» و "ism" به معنی «نگرش، حکمت، نظام، روش»، بنا بر این، پسوند «ور» (آورنده، دارنده، کننده) نه تنها مترادف با "ism" نیست، بلکه می تواند در ترکیب «زنوری» به آن معنی مستهجن (چنانکه در طنز آقای خوئی آمده است) بدهد. ولی همانطور که گفتم، این فقط در نظری سطحی است. به جای شتاب در انتقاد، پس بهتر است با خود آفریننده (گان) واژهٔ «زنوری» کنکاش کرد. شکی نیست که ایشان این واژه را بی دلیل برابر "Feminism" نگرفته اند. شاید معنی مجازی در مد نظرشان باشد. مثلاً وقتی می گویم «سرور»، واضح است که منظورمان «سرآورنده» یا «سر دارنده» نیست.

آشکار است که من برخورد طنزآمیز خوئی با این مسئله را بجای می دانم. به خاطر اینکه طنز، همانند هجو و برخلاف هزل، اصولاً عملی خصمانه است. آقای خوئی در یادداشت ضمیمهٔ قطعهٔ «از آئین زنوری!» اش به نیمهٔ دیگر می نویسد: «ستم خواهید کرد بر من، اگر برخورد هشداردهنده و طنزآمیز من با واژهٔ من در آوردی «زنور» را نشانه ای بگیری از - مبادا - «دشمنی» من ناچیز یا فمینیسم». این

انکار آقای خوئی از این جهت قابل توجه است که می داند قالب انتخابی اش در قطعه مورد بحث برای «برخورد هشداردهنده» او با واژه «زنوری» به دشمنی با "Femlnism" می تواند تعبیر شود. در عین حال این قالب را برای طرح انتقادش استفاده می کند.

مسئله این است که به جای «مردانه» تاختن برای تحقیر این واژه، با فکری بازتر به آن بنگریم. یا حداقل اگر شکی است، به اندیشمندی زنان اعتباری درخور بدهیم تا آن واژه ای را که خویش صلاح می دانند برای جنبش خویش برگزینند. حتی اگر فرض کنیم که واژه «زنوری» اشتباهی است در ترجمه، به عقیده من بهتر می بود که آقای خوئی انتقادش را در نامه ای محترمانه به نیمه دیگر و با ذکر دلایل زیاتشناسی مطرح می کرد. به تجربه می دانم که در جامعه روشنفکران مرد ایرانی، چه داخل و چه خارج از ایران، مشکل است بتوان همدردی راستین برای جنبش آزادی زنان پیدا کرد. هستند تك و توکی که ادعای همبستگی با آن دارند. ولی با تکیه بر استدلال علمی می توان گفت که در روح و ضمیر ناخودآگاه نسل من، چه برسد به نسل خوئی، به خاطر فرهنگ و محیط خانوادگی که در آن بزرگ شده ایم، به اندازه کافی لجن مردسالاری ته نشسته است که انتظار درك عمیق مسائل جنبش زنان را از ما نمی توان داشت. برای ما چه ذهنی و چه عینی زمینه ای که در آن رابطه ای ارگانیک با مفهوم آزادی و برابری زن پیدا کنیم وجود نداشته است. بارها شاهد بودم که در گروههای سیاسی مترقی، که برابری زنان جزو منشورشان هم بود، به رفقای زن بیشتر مسئولیت کارهای سنتی زنان نظیر پختن و تیز کردن داده می شد (تنها استثنایی که من شاهد آن بودم، در گروه «کمیته برای آزادی اندیشه و هنر در ایران» در نیویورک بود). در بحثهای سیاسی هم واضح بود که نظرات رفقای زن در مقابل مردان وزن کمتری داشت. ولی حداقل در برابر چشمان مردم، این گروهها ظاهر را حفظ می کردند و از کلامی که جنبش زنان را به ریشخند بگیرد می پرهیزیدند. این است که در شگفتم از این که شاعری مبارز و چپگرا که به خاطر جهانبینی اش از اهمیت همبستگی با جنبش زنان آگاه است، چنین آسان تسلیم ضمیر ناخودآگاهش شود و انتقادش را به طنز بیالاید.

از طرف دیگر شاید آقای خوئی خود را موظف به برخورد با این واژه آفرینی می بیند. شاید او به همان باشگاه تمام مرد پلیسان واژه متعلق است که جرمی برتر از ضرب زدن واژه ای بی اجازه آنها را نمی بینند. لابد اینان گویا به صرف شاعر یا نویسنده بودن خود را متوکل زبان می دانند. هرگونه واژه آفرینی خارج از کنترل آنان گناهی است کبیره، به خصوص اگر خاطی زن باشد. می خواهم بگویم که شاید در

نظر ایشان واژه «زنوری» واژه ای است «حرامزاده» که باید به سخره گرفت و طرد کرد و برای زن گناهکار، مجازات این «دری وری» گفتنش را «از کف دادن» «حق» برابری با مردان دانست. در این صورت، قطعه «از آئین زنوری!» دیگر تعجب آور نیست.

۱. با تشکر از خانم دکتر پاملا حاجی برای بحثی که به نوشتن این مقاله کمکی شایان کرد.

# POOYESH

A persian socio-cultural review



شماره سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

## پویش منتشر شد

دوره دوم، شماره ۱۹ و ۲۰، پاییز ۱۳۷۳

شامل مطالب زیر:

- \* گسترش حرکات اعتراضی، سرآغاز جنبش اجتماعی (سرمقاله)
- \* مباحث علمی پلورالیسم (مقاله)
- \* زن به مثابه قربانی قدرت‌ها (مقاله)
- \* دکتر IMF و اقتصاد بیمار ایران اسلامی (مقاله)
- \* مهاجرت در سنین پیری (مقاله)
- \* بازی‌های خیالی (نمایشنامه)
- \* غریبانه، با غزال هر غزم، پرندگان مهاجر، سوگند (شعر)
- \* روحانیت نواندیش مسیحی (ترجمه)
- \* وجدان عمومی ترکیه (ترجمه)
- \* راستگو باش تا کامروا باشی! (تلخ نویسی)
- \* مشکلات جنسی جوانان و حوزه علمیة قم! (تلخ نویسی)
- \* تمامی جهان درون یک قایق (ترجمه)
- \* نگاهی به آینده (یادداشت کوتاه)
- \* لغو مجازات اعدام (یادداشت کوتاه)
- \* ... و ...

«پویش» از زمستان ۱۳۶۷ تاکنون بصورت فصلنامه منتشر شده است.

بهای اشتراک «پویش» را در کلیه کشورهای با جیروپست به شماره زیر پرداخت نمایند:

Postgiro: I.F.S. / POOYESH: No. 51 24 73 ۰ 0;

Postal Giro Sweden International; S-105 06 Stockholm; Sweden.

(برای سهولت در پرداخت بهای اشتراک «پویش»، می‌توانید وجه اشتراک را به ارز رایج در کشور محل اقامت خود مستقیماً به صندوق پستی پویش بفرستید.)

بهای اشتراک یکساله (چهار شماره) با احتساب مخارج پست معادل:

POOYESH

BOX 162

162 12 VÄLLINGBY

SWEDEN

۳۵ مارک آلمان؛ ۳۰ دلار آمریکا؛ ۲۴۰ شلینگ هلند؛

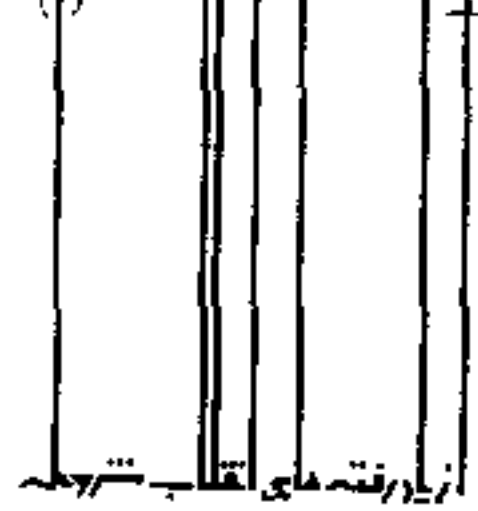
۱۴ پوند انگلیس؛ ۳۵۰۰۰ لیره ایتالیا؛ ۱۲۰ کرون دانمارک؛

۳۰۰۰ بین ژاپن؛ ۱۲۰ فرانک فرانسه؛ ۱۰۰ مارک فنلاند؛

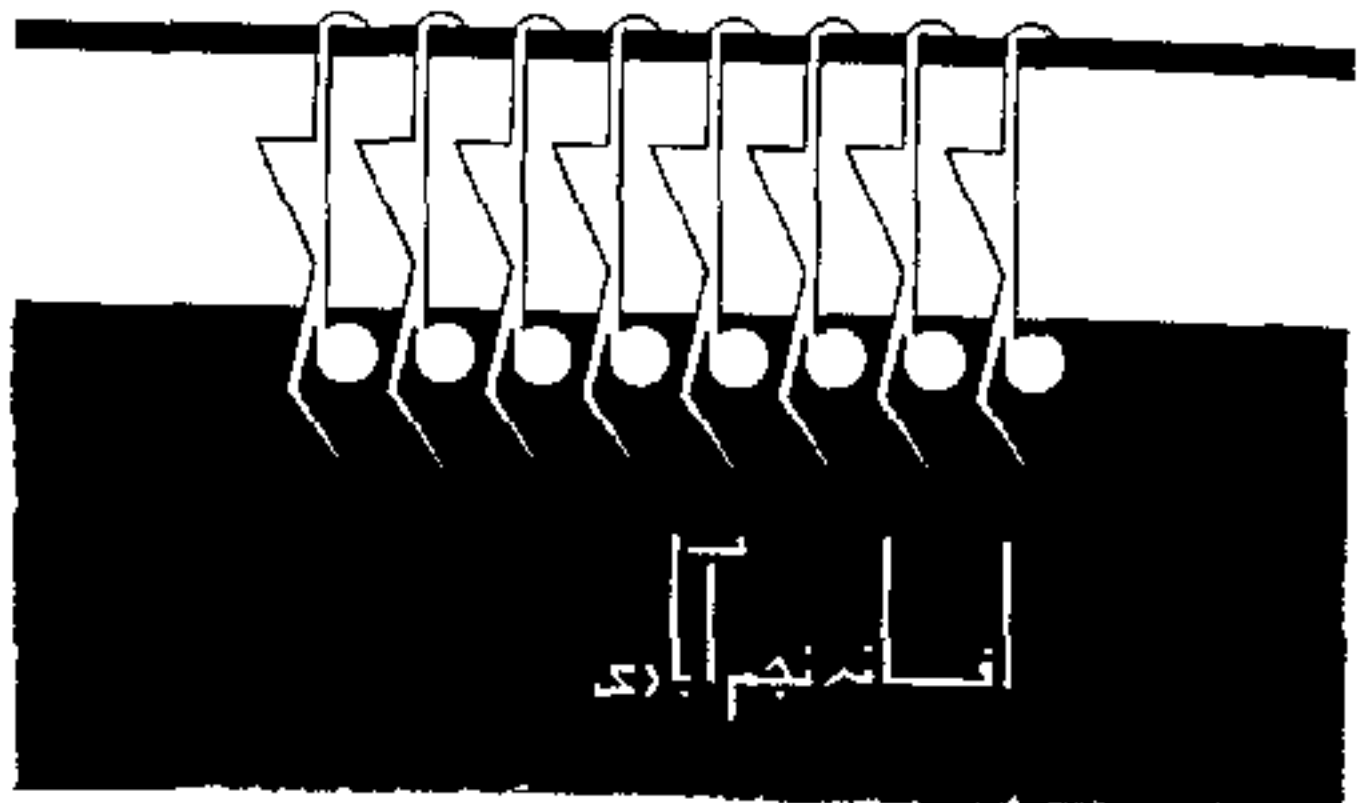
۱۴۰ کرون سوئد؛ ۳۰ فرانک سوئیس؛ ۴۰ دلار کانادا؛

۱۲۰ کرون نروژ؛ ۴۰ گیلدن هلند

## حکایت دختران قوچان



نشر باران منتشر کرده است:



ماجرای فروش دختران قوچانی به ترکمانان و آرامنه عشق آباد در بهار ۱۳۲۳ هـ ق در شرایط سیاسی سالهای قبل و پس از انقلاب مشروطه حکایتی شد که دهان به دهان گشت و به برانگیختن مردم علیه استبداد و پیوستن آنان به صفوف مشروطه خواهان یاری رساند. اهمیت ملی این داستان چنان شد که از نخستین ماههای تشکیل مجلس اول رسیدگی به «ماجرای دختران قوچان» یکی از موارد تظلم خواهی ملت شد. به پیشنهاد مجلس وزارت عدلیه کمیسیونی برای رسیدگی به این مطلب تشکیل داد و محاکمه مسئولین این ماجرا نخستین «محاکمه قانونی» نظام مشروطه بود. علیرغم اهمیت این داستان در آن سالها، در تاریخ نگاریهای بعدی انقلاب مشروطه «حکایت دختران قوچان» از یاد رفته است. حکایت دختران قوچان: از یادرفته های انقلاب مشروطه چند پرسش را پی می گیرد: در این حکایت چه رشته های فرهنگی بافته شده بود که آن را تبدیل به متن پرتوانی در زمینه خصوصیات سیاسی زمان خود کرد؟ از بازخوانی روایتهای گوناگون این حکایت در باره فرهنگ و سیاست آن زمانه چه می توان دریافت؟ چگونه و چرا این حکایت در تاریخ نگاریهای بعدی انقلاب مشروطه اهمیت نیافتد، به بونه فراموشی سپرده شد؟ این فراموشی حاکی چه خصوصیات فرهنگی و ملاحظات تاریخ نگاری معاصر است؟

BARAN Book Förlag, Box 4048, 163 04 Spanga,  
SWEDEN



*Periodica Islamica* is a most valuable addition to our reference collection... Those of us who have no access to electronic retrieval systems are grateful to you for providing this service, particularly at this reasonable rate. Congratulations on a well-produced journal.

WOLFGANG BEHN  
UNION CATALOGUE OF ISLAMIC PUBLICATIONS  
STAATSBIBLIOTHEK PREUSSISCHER KULTURBESITZ  
BERLIN, GERMANY

**P***eriodica Islamica* is an international contents journal. In its quarterly issues it reproduces tables of contents from a wide variety of serials, periodicals and other recurring publications worldwide. These primary publications are selected for indexing by *Periodica Islamica* on the basis of their significance for religious, cultural, socioeconomic and political affairs of the Muslim World.

*Periodica Islamica* is the premiere source of reference for all multi-disciplinary discourses on the world of Islam. Browsing through an issue of *Periodica Islamica* is like visiting your library 100 times over. Four times a year, in a highly compact format, it delivers indispensable information on a broad spectrum of disciplines explicitly or implicitly related to Islamic issues.



PERIODICA  
**ISLAMICA**

Editor-in-Chief: Dr. Munawar A. Anees □ Consulting Editor: Zafar Abbas Malik (Islamic Arts Foundation, London)



*Periodica Islamica*, Berita Publishing, 22 Jalan Liku, 50100 Kuala Lumpur, Malaysia

**Subscription Order Form**

Annual Subscription Rates:

- Individual US\$40.00
- Institution US\$100.00

Name: \_\_\_\_\_

Address: \_\_\_\_\_

City(+ Postal Code): \_\_\_\_\_ Country: \_\_\_\_\_

Bank Draft/International Money Order in US\$

 Coupons

Expiration Date \_\_\_\_\_

Signature \_\_\_\_\_

□ □ □ □ - □ □ □ □ - □ □ □ □ - □ □ □ □

 BY PHONE

 BY FAX

 BY MAIL

To place your order immediately, telephone (+60-3) 282-5286

To fax your order, complete this order form and send to (+60-3) 282-1805

Mail this completed order form to *Periodica Islamica*

SUBSCRIBERS IN MALAYSIA MAY PAY AN EQUIVALENT AMOUNT IN RINGGIT (RM) AT THE PREVAILING EXCHANGE RATE



# هومان شماره ۹، اکتبر ۱۹۹۴ به نوزبان فارسی و انگلیسی منتشر شد.

مقالات: به بهانه یاره کویی کیهان هوایی: هومان و «خانواده» اپوزیسیون، (سردبیر)، والدین و موهومات (کارولین کریفین). تفاوت همجنس گرا با همجنس باز و بچه باز در چیست؟ (آوان). سرکوب همجنس گرایان: سیاست مشترک جمهوری اسلامی و حکومت های فاشیستی (نیلگون).

گفتگو: مصاحبه با مادر يك همجنس گرای ایرانی. مجهز به خشم همجنس گرایان (گفتگو با جولی دُرف بنیانگذار کمیسیون بین المللی حقوق بشر برای زنان و مردان همجنس گرا).

بازتاب: تشکر از رادیو پژواک در ونکوور کانادا. آقای سپاسی پس مسوولیت فرهنگیتان چه شد؟ واکنش مثبت آقای پرویز کردان.

ایدز: راهنمای سکس بی خطر برای مردانی که با مردان همبستر می شوند. اخبار علمی و اجتماعی مربوط به ایدز در ایران و جهان

شعر: از قبیله پای کویان (ساویز شفائی). زنی با مرگ گفتگو می کند (داستان-شعر از جودی گران). گزارش: یو گزارش مربوط به وضعیت همجنس گرایان از تهران

.....

هومان گاهنامه ای است ویژه شناخت و معرفی همجنس گرایی، از انتشارات گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران).

برای دریافت هومان با نشانی زیر تماس بگیرید و هزینه اشتراک را به نام هومان و به شماره Postglo 635 2630-5 واریز نمایید:

Homan, c/o RFSL, Box 450 90, S-103 30 Stockholm, Sweden

هزینه اشتراک و ارسال هومان برای ۴ شماره:

برای اروپا ۱۲۵ کرون سوئد

برای خارج از اروپا ۱۷۰ کرون سوئد

## گریز به زبان آلمانی منتشر شد

سومین کتاب فهیمه فرسایی با عنوان "گریز" به زبان آلمانی در موء سسه انتشارات دنیا - فرانکفورت منتشر شد. مجموعه داستان "گریز" از زندگی ای میان گذشته و آینده حرف می زند، از یک عبور هولناک، از یک تعلق پریشان کننده، از میلیون ها انسانی که ناگهان دچار حادثه ای به نام انقلاب شدند و از سو اجبار بیار و دیار و خانه و کاشانه شان را پشت سر گذاشتند. "گریز" همچنین از واقعیت بیگانه بودن در جامعه ای بیگانه خبر می دهد، از انسان هایی که وضعیت دردناک زیادی بودن در تبعید را تجربه کرده اند و هر روز مجبورند خود را به اثبات برسانند. روزنامه معتبر کلنیسه روند شاو در مورد این کتاب می نویسد:

"امتیاز فرسایی در این نیست که یک نویسنده تمام عیار واقع گراست، بلکه در اینست که او واقعیات را با تصاویری چنان قوی، زبانی شاعرانه و پرداختی موثر بیان می کند که خواننده می پندارد، خودش آنها را تجربه کرده..."

انتشارات دنیا تاکنون "میهن شیشه ای" و "زمانه مسموم" را از این نویسنده به بازار عرضه کرده است. این کتاب ها و نیز مجموعه داستان های "فرشته ای که نمی خوانست حرف بزند" و "یک عکس جمعی" به زبان فارسی منتشر شده اند. بخاطر این کتاب، فرسایی، یک بار جایزه بنیاد فرهنگی هلنریش بل - سال ۸۹ - و یک بار جایزه بنیاد فرهنگی باران - سوئد، را در سال ۹۳ با عنوان "بهترین کتاب داستانی در تبعید" به خود اختصاص داده است. فرسایی در آلمان زندگی می کند و برای روزنامه ها و رادیو های آلمانی می نویسد.

# اندیشه زنان

مجموعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان ایران در آلمان



« اندیشه زنان » مجموعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان ایرانی در آلمان  
 هیئت گردآورنده و مسئول :  
 مسیومه تولد - مریم درستی - عصمت دلایی - ماننده طهموری - زری سوادلی -  
 مریم رهنورد - زری حسینی - منگل زانی - زری ابراهیمی و فرانکفورت  
 و براسنار هانده برابن  
 ( ۱۵ ) و براسنار در این دفتر محدود و در سایر زبان و عطف گیری چنان بوده است  
 طرح زوی جلفد شهلا جمال  
 مسئول بزرگ و ارتباطات : عصمت دلایی  
 هنرکاران  
 مندا آقا - هری اصلانی - گیسو زمانی - سوسی - سانی - ازینا سالاری - مونیکا شوکار -  
 دوروز به هومنان  
 نوشته های حاضر در این دفتر تنها در برگرفته آراء و افکار نویسندگان آنها است -  
 انتشار آثار این نویسندگان لزوماً به معنی راستگی آنان به « جنبش مستقل زنان  
 ایرانی در خارج کشور » نیست -

بهای هر تک شماره ۱۵ مارک  
 حروفچینی : صفحه آرای - چاپ و صحافی : انتشارات بوید ( آلمان )  
 ناشر : جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور ( ووش - فرانکفورت )

نشانی : برلین و فرانکفورت  
 Autonomes iranisches Frauenbewegung im Ausland e.V.  
 Kasseler Str. 18 Hasenheide 54  
 60488 Frankfurt/M 10987 Berlin  
 Germany Germany

شماره حساب بانکی :  
 Sparkasse der Stadt Berlin  
 Kon. Nr. 79 00 10 534  
 B.L.Z. 100 500 00

## فهرست

- ۱- سخن - جویندگ و صفحه ۲
- ۲- گفتم به معنی آوازه پس از « جامعه جد و هگلی » اندای امیر - سوسن حسداس ۴۲
- ۳- روسی مستأثران در فلسفه ادبی و سیمیه زنده ۱۰۵
- ۴- گزارش رویدادهای اعتراضی سازمان برانداز در گردان مبارزه رهنورد ۱۰۵
- ۵- آنا مانیاک علت حسیه « انصاف » دور الیاسی ۱۰۵
- ۶- تک مار و گم - بارها می بسوزد ای بی مسئولیت ۱۰۵
- ۷- انصاف به ما که سزاگزاره بودیم آنجا است ۱۰۵
- ۸- نصف حبه ما سوزان هر چند ایرانی ( مبارزه رهنورد ) مانده طهموری ۱۰۵
- ۹- از شوروی به سوی ما - از خودی به خودی  
 ادوارد لیمان - جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور ( آنا مانیاک ) ۱۰۵
- ۱۰- حجاب اجتماعی برای زنان پاهله در جمهوری فدرال آلمان ( مونیکا شوکار )  
 برگردان : جلیس - مانیک نوشته : سنا آقا - ترجمه پارسی ۱۰۵
- ۱۱- مانده جانور ۱۰۹ - مانده جانور سنگ ( مانده کتاوری ) ۱۰۵
- ۱۲- بررسی برخی مشکلات بررسی کودکان برای زدگم سوزده سعیدی ۱۰۵
- ۱۳- زن در عرصه کار - جلیس و جاننده ( ترجمه پارسی ) ۱۰۵
- ۱۴- زن و قادیان بر آینه دانسته ۱۰۵
- ۱۵- حجاب برای مردم به چه سود به زنی عشق بورزد ( شرح حال یک زن هجرت از ایران )  
 برگردان : جلیس - مانده برابن ۱۰۵
- ۱۶- و روسیک ( داستان ) - سوسن حسداس ۱۰۵
- ۱۷- طرح ( داستان ) - سوسن حسداس ۱۰۵
- ۱۸- اشعار ( سطره کرسی - گلی حسداس - جلیس - سوسن حسداس ) ۱۰۵
- ۱۹- انصاف - شهروان پارسی ( ترجمه پارسی ) مانده طهموری ۱۰۵
- ۲۰- گزارش فعالیتهای زن ایرانی در شهرهای آلمان ۱۰۵
- ۲۱- جانور - فرانکفورت - جانور ( آنا ) - دوروز به زوی

# Andiše - ye Zanán

Sozial - politisch - kulturelles Buch  
 der iranischen Frauen in der  
 Bundesrepublik Deutschland

Dank der freundlichen Unterstützung  
 der Heinrich - Ball - Stiftung

فصلنامه

# زن ایرانی

سال دهم، شماره های يك و دو، منتشر شد.

ویژه رهاورد سفر به ایران

شامل مصاحبه هایی با

شهلا لاهیجی، فیروزه گل محمدی، زهرا رهنورد، پری صابری

شهلا حبیبی، مریم بهروزی، سیمین بهبهانی، مهرانگیز کار

بهای تکشماره: ۲/۵۰ دلار، بهای اشتراك سالیانه: ۱۲ دلار.

حواله های بانکی در وجه: Iranian Woman Publications of Canada

نشانی:

Iranian Woman, P. O. Box 964, Station F,  
Toronto, ONT M4Y 2N9 CANADA



# آوای زن، نشریه زنان ایرانی

نشریه آوای زن، تریبون آزاد زنان ایرانی، باورمند به جنبش  
مستقل زنان رمدافع آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان است.

## زنان آگاه و آزاده!

با حمایت مالی، همکاری مطبوعاتی و اشتراک

آوای زن به اهداف نشریه یاری رسانید!

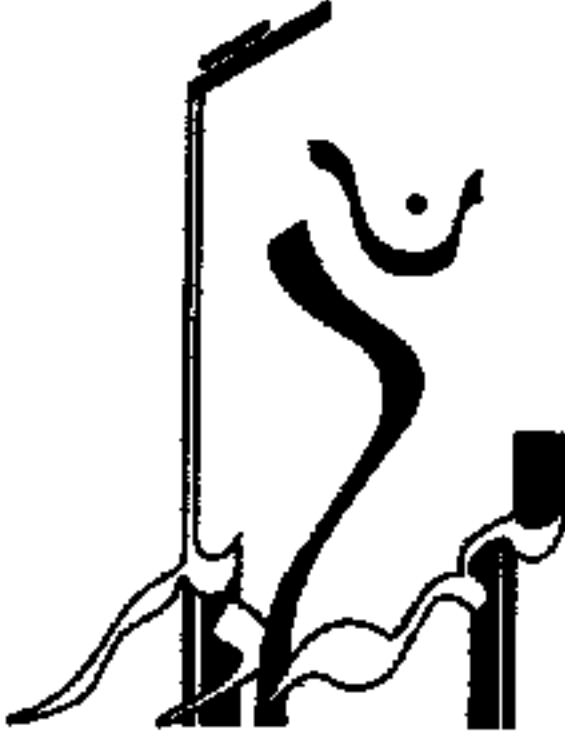
برای اشتراک سالانه آوای زن مبلغ ۱۰۰ کرون نروژ یا سهوند و  
یا معادل ۲۰ دلار آمریکا را به شماره حساب بانکی واریز کرده  
و فیش بانکی را همراه نام و نشانی خود برای آوای زن ارسال  
دارید. یا این مبلغ را در داخل پاکت گذاشته و به آدرس ما  
پست کنید...

آدرس پستی سهوند: نروژ شماره حساب بانکی:

AVAYE ZAN  
KONTOR NR 5345.115.115656  
DEN NORSKE BANKEN  
LANGGATA 14  
4300 SANDENS  
NORWAY

AVAYE ZAN  
P.B. 3940  
0805 OSLO  
NORWAY

AVAYE ZAN  
BOX 5112  
16305 SPÅNGA  
SWEDEN



**Nimeye Digar**

**Persian Language Feminist Journal**

**Volume 2, Number 2, Fall 1995**  
**Language and Women**  
**Guest Editor: Simin Karimi**

**Editor: Afsaneh Najmabadi**

**Editorial Board: Haleh Afshar, Mina Agha, Vida Behnam, Emma Dolkhanian, Shayda Golestan, Shahla Haeri, Marjan Mohtashemi, Shahrzad Mojab, Parvin Paidar (Nahid Yeganeh), Naghmeh Sohrabi, Shahrn Tabari, Nahid Zahedi, Fathieh Zarkesh Yazdi.**

**Cover Design: Safoura Rafizadeh**

**Price: \$ 10.00**

**Subscription rates for four issues:**

**Individuals: \$30.00/Institutions: \$60.00**

**All Correspondence to:**

**Nimeye Digar,**

**c/o Dept. of Women's Studies, Barnard College,**

**Columbia University, 3009 Broadway,**

**New York, NY, 10027-6598, USA**

**We gratefully acknowledge the moral and financial support of the Department of Women's Studies at Barnard College that has made the publication of this issue possible.**

**Printed at Midland Press (312)-743-0700**

**1447 W. Devon, Chicago, IL 60660**

دوره دوم: پژوهشهای زنورانه



ویژه زبان و زنان به همت سیمین کریمی

سیمین کریمی  
• پیشگفتار

کتایون مزداپور  
• درباره جایگاه زن و زبان پهلوی

زهره زرشتناس  
• داستان سفیدی بازرگان و روح دریا

ابوالقاسم سهیلی  
• کاربرد واژه های «زن» و «خانم» در زبان فارسی

افسانه نجم آبادی  
• حرفی با خوانندگان  
• دگرگونی «زن» و «مرد» در زبان مشروطیت  
• در دل دوست به هر حيله رهى بايد كرد

حسین باقرزاده  
• جنسگرایی در زبان (و فرهنگ) جامعه مرد سالار

اسماعیل خونی  
• از آئین زنوری!

علاء خاکی  
• چند کلامی درباره قطعه «از آئین زنوری»